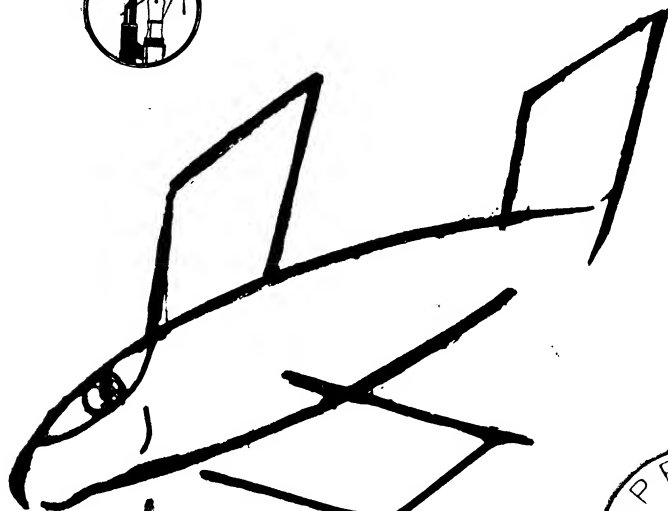


به خاطر بزرگداشت ازوفه لاندوی ج.د.ا.

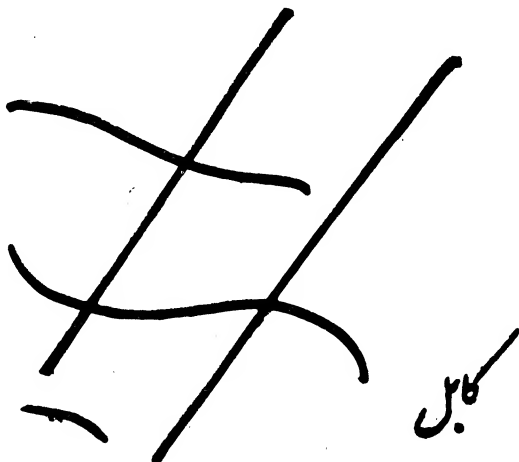


هواپاز



نوشته جمال فخری

۱۳۶۵



کابل

به خاطر بزرگداشت روز اردوی ج.د.ا،

هوا باز



نوشته جمال فخری



نام کتاب : هوا باز
نویسنده : جمال فخری
نائر : اتحادیه نویسندگان
کان چ . د . ا
تیراژ : دو هزار نسخه
سال : ۱۳۶۰

کله تو هم کارمیده

قو ماندا ن غند هوا یی رشمه یی راکه در کنار میز ش روی دیوار
آویزا ن بود به پایین کشید د ردیوار مقابلش پرده یی از وسط
به دوکنار رفت و خریطه کـ ارقو ماندا ن از عقب پرده نمایا ن
گشت . روی خریطه ار قام ، تو ضیحات ، خطوط ، جدول علایم
مشخصه به رنگهای آبی ، سرخ ، نصواری ، وسیاه نوشته و ترسیم
شده بود قو ماندا ن غند از عقب میز برون رفته بسوی خریطه کار
آمد چو ب اشار ه رابر داشت و راه احتمالی عبو ر دشمن را که از آن
طرف سر حد بداخل کشور شده بودند نشان داد ه گفت :
«امروز در حوالی ساعت ۱۰ قطار بزرگی از دشمنان و طن

ماغیر قانونی سرحد کشو در عبور کرده اسلحه ، مهمات ، مواد منفجره ، مواد زهرناک کیمیایی و باکتر لوژی را تمام با بار اضافی که معمولاً کوچی های وطن حین مسافرت های شان حمل میکنند وارد کشور مانمودند . اکنون این قطار (چار کیلو متر) از سرحد گذشته و به نقطه ... ریگستان رسید و پس از نیم ساعت دیگر ممکن است به استقامت های مختلف پراگنده شوند . جزو تام های سرحدی گام به گام آنها را تعقیب کرده و برای حمله بالایی دشمن آماده گی دارد .

دو افسر جوان که بالبالا سس های پرواز ملبس بوده و کلاه های مخصوص هوا بازی شان را زیر بغل داشته « تیاری سی ! » در مقابل قوماندان ایستاده بودند به سخنان قوماندان گوش فرا داده و چشم های شان را به خریطه کار دوخته بودند ، آنها او امیر قوماندان راروی خریطه های کار خودشان یاد داشت می کردند . قوماندان غند که به ورزیده گی شیر محمد و سرور ، پیلو تان مجرب

غندش اعتماد زیادی داشت به صحبت خود ادا مه داده گفت : « شما وظیفه دارید از ارتقا پست بالای این قطار بگذرید و عناصر باقیمانده کشف را تکمیل کنید . فراموش نکنید که دشمن دارای اسلحه مدرن دافع هوا بوده و ممکن است شما را مورد حمله قرار دهند . پس از دور اول گزارش دقیق به محل قوماندانده مبارزه می کنید . و برای حمله آماده گی گرفته پس از اخذ قوماندانده حملات تا : یکی پی دیگر از حال پیکی از استقامت افتاب ، هدف نخست آخر قطار دشمن است . رهبر پرواز رفیق شیر محمد . وقت را از دست نمی دهیم پس از تیل گیری فو را پرواز کنید ! »

افسران جوان کریم های پاهارا بهم زد و کلاه های پرواز را به سر گذاشته « شاگرد ! » کردند و از اتاق خارج شدند .

طیارات مانند دو شا هین ا زروی خط پرواز و نشست (پلسه) بلند شده به گرد میدان دور ی زدند و با همین دور خوردن ارتفاع مورد نظر را گرفته به استقامت مطلوب ر هسپا ر و در بحریکرا ن آسمان نیلگون قند هار از نظر هاناپدید شدند .

شیر محمد و سرور که هر دو در خانواده های دهاقین زاده شده بودند سر شت دشمنان مردم افغانستان را میشنا ختند و با طینت آنان بلد بودند .

روزی بر حسب تصاد ف از سرور پیلوت در سیمیناری پرسیده بودند : آیا میدانی به کی « دشمن » خطاب میکنیم .

سرور با آرا مش و کلمات کنده کنده چنین پاسخ داد :
« وقتی سخن از « دشمن » به میان می آید در تصور کسانی مجسم میشوند که بد خواه ما ، ر قیب ما ، بدبین ما و بد کردار نسبت به ما اند به طور مثال آنانی که از آنسوی مرز ها کاروان های اسلحه مر گبار ، راکت ها ، ماین ها ، بم های ساعتی ، تو پهای بی پسلگد بمهای دستی ، مهمات ، ماشیندارها ، تفنگ ها ، تفنگچه های ماشیندار و انواع مختلف مواد منفجره ، مواد مسموم کننده و زهر ناک کیمیایی ، و باکتر لوژی را به داخل افغانستان می آورند و مقصد شان مفهوم است که باید آدم بکشند ، بسوزانند ، تخریب کنند و مسموم نمایند ، دهشت بیفکنند و وحشت بیا فرینند تا مردم ماکه تازه برای تعیین سر نو شت خود امکاناتی یافته اند نتوانند به سخاتمان زنده گی دلخواه خود بپردازند ، دشمنان ما اند .

هر دو پیلوت با دشمنان سعادت مردم آشتی ناپذیر بودند . این بار قطار اکمالاتی که از آن طرف مرزاز خاک پاکستان وارد دشت ریگستان شده بود مشاوران چینی و امریکایی اداره میکردند . کسانی که درین قطار شامل بودند لباس های مردم محل را به تن کرده و به

گونه کوچی های افغانستان و باشندگان قبایلی در سر و اخیر
قطار راه میرفتند و موترها، قاطرها، شترها، مرکبها،
اسپها، ولاری هارا پر از اسلحه ساخته و به رسم کوچی هاروی
شان شاخچه های چوب، بوجی های غله، ذغال، فرش، بستره
های فرسوده و ظروف را گذاشته و خود هم مانند کوچی هاروش های
های ساخته گئی گذاشته چوبدست های چوپانی به دست گرفته بالای
وسایط و حیوانات سوار شده و برخی هم پیاده راهی انجام اموریت
شومی در افغانستان بودند.

يك جور ه توله سگ نر و ماده را به ریسمانها بدنبال قطار
با خود میکشیدند.

طیارات جت منخ و مسافه رادر هوا چنان رعایت می کردند که
گویا هردو باهم بارشته یی غیرمریی گره خورد باشند. طیارات
جت شکاری که اصلا برای شکار اهداف هوایی موظف میشوند در
صورت ایجاب وظیفه قادر اند اهداف زمینی را هم دقیقاً نهضربه
بزنند.

غرش طیاره های شیر محمد و سرور خراش در سینه صاف
آسمان میافکند: و افسر جوان در میان این آهنگهای پرند ه به راست
وبه چپ مینگریستند. به پایین نگاه میکردند دستهای شان روی
قبضه های (دسته کی) ادا ر ه چسپیده و چشمان شان به آلات
داخلی کابین طیاره متوجه بود گوش های شان به فرمان محل
قوماند ه بود و زبان شان هر لحظه و وضع را از طریق میکروفون
گزارش میداد.

«رفیق سرور! من دانه های لوبیا راروی دسترخوان ریگستان

میبینم»

«رفیق شیر محمد ! من در میان‌شان دانه های ماش را تشخیص میدهم»

واقعا هوا بازان مردمان سرشاری اند قهرمانانه زنده‌گی میکنند و اگر روزی ایجاب کند مردانه وار بالب پر از خنده به استقبال مرگ می‌شتابند. خوشم‌سرب، بذله‌گو، جدی و دقیق اند. بین خود حرفها و شوخی‌های ویژه‌یی دارند. شیر محمد که لیدر (رهبر) پرواز بود دسته‌کی‌ها را به پیشرو به حرکت آورده گفت:

«پس یالله. رفتیم بخیر! دال‌ولوبیا منتظر اند»
جتها یکی دنبال دیگر با سرعت ارتفاع باختند و زمانی که از بالای قطار میگذشتند فقط پنجاه متر از زمین بلندتر بودند.

شیر محمد پیلوت به وضاحت دید که یک قطار معمولی کوچی‌ها مشتمل بر حیوانات و موترهای باربری و در اخیر آن یک عراده تراکتور روان است «کوچی! هایی که قطار را همراهی میکنند خیلی «دوستانه» به طرف طیاره دست تکان می‌دهند.

شیر محمد دستکی‌ها را به سوی خود کشید و طیارات شان با سرعت از منطقه دور شد و جدیداً ارتفاع گرفت.

— ۵۱۵۵... ۵۱۵۵. قطار دیده شد کوچی‌ها با بارهای شان

در دشت ریگستان دیده شد. بارشان هیزم و خیمه و بستره است که بالای موترها و حیوانات قرار دارد. خودشان کوچی‌ها اند و به سوی طیاره سلام دادند.

— ۵۱۱-۵۱۲. راپورتان دقیق است و وظیفه دوم را اجرا کنید!

شیر محمد پس از آنکه از روی نقشه استقامت حمله را دقیق محاسبه نمود به سرور پیلوت که ارتباط دوامدار داشت گفت:

— لوبیا ی اخیر از من، ماش‌ها از تو باشد.

فقط چند ثانیه سایه های طیارات روی بارهای کاروان به نظر خورد پس از لحظه ای جرقه ها در زیر سینه جت ها به ملاحظه رسید. بدنبال آن صدای انفجار بزرگی از دوماکت تراکتور که در اخیر قطار دیده میشد، بگوش رسید. گرچه صرف یک مرمی ماشیندار به هدف اصابت کرده بود ولی انفجار بزرگی از مهمات داخلی واسط که روی آن ماکت تراکتور را جابجا کرده بودند به ظهور رسید. از شدت انفجار چند واسطه دیگر منفجر و توت پاره های وسایط به هوا بلند شد، اسپها و قاطر ها تور خوردند و به هرسو دویدند. آدم ها هم فرار کردند. چون که سر زمین بیگانه برای شان سخت داغ و سوزنده بود و زیر پای های شان میسوخت. ولی راه فراری نداشتند. چند صدمه میگریخته بودند که در برابر شان سر بازان شجاع اردو، پاسداران سرحدی سر بلند کرده و فرمان دادند تا دست های شانرا بلند نگذارند. کسانی که این صحنه را به چشم دیدند، سر افکنده گسی و خجلت، ترس و زبونی دشمنان را مدت ها به خاطر خواهند داشت.

طیاره های یک دنبال دیگر به میدان نشستند پیلو تنها نوزد قوماندان رفتند تا گزرش وظیفه خود را به وی بدهند. هنوز گزارش تمام نشده بود که زنگ تلفون قوت های سرحدی به صدا در آمده فعالیت موفقانه را قوماندانان به همدیگر تبریک گفتند. دشمنان داخلی و خارجی به دست انقلابیون افتیده بودند، راپور ها همه دقیق و قرار قوماندان درست اتخاذ شده بود.

وقتی شیر محمد و سرور از محل قوماندان خارج شدند سرور روبه طرف شیر کرد و پرسید:

— شیر جان! حل این معما برای من مشکل است.

— کدام معما!

- نفر ها یی که در قطار بودند، چقدر دوستانه به طرف ما بالک می زدند و خیز و جست می انداختند ولی قو ماندان صاحب از چسبی فهمیده که آنها دوست نیستند؟

- سرور جان ، از همین لحاظ است که او قو ماندان است. این چال ها و نیرنگ های جدید دشمن است . اگر به این شیوه فریب می خوردیم می دانی عاقبت چی میشد .

- تمام این سلاح ها و مهمات در هر کویچه و باغچه و مکتب و مسجد و مدرسه در شهر قند هارا استعمال میشد .

سرور لبخند زده دست روی شانه شیر محمد انداخت و گفت :

- کله تو هم کار میته !!

- بیا کانتین بریم کدام پیا له جای بخوریم .

در حالیکه کلاههای پرواز دزدان های دوپیلو ت جوان گاز میخوردند در واژه را باز کرده هر دو یکجا داخل کانتین شدند ...

طیاره سرور در اخیر میدان

روزگرمی بود. گرمی نه تنها به خاطر تابستان و روزهای داغ ولایت کند هار بلکه به خاطر اجرای پی در پی و ظایف محاربوی بود که به پیلو ته‌ای جوان و مجرب غند داده میشد.

ضد انقلاب چندین بار به خانه‌های مردم در ولایت هلمند هجوم آورده مال و دارایی آنها را بغارت برده مردان را با خود به زور به کوه‌ها انتقال داد. جیره و جزیه به زعم خود مقرر داشته و کسانی را که اندک مقاومت کرده بودند به خاک و خون کشانیده، خانه‌های شان را سوختاند. اطفال شان را در برابر دیده‌گان پدر و مادر سیر بریده و زنان و دختران شان را به کسانی بخشیده و یا اسیر خود ساخته بودند. اسلحه‌ای که از کشورهای دیگر بدست آورده بودند در نقاط بلند و حاکم تپه‌ها و کوه‌ها تعبیه کرده و همینکه قطاری،

واسطه یی و یا نیرویی برای کمک اهالی ر هسپا ر آن جا میشد مورد حمله و هجوم و تاراج این دزدان و راهگیران قرار میگرفت . چاره یی باید بکار بست و مردم را باید نجات داد .

قو ماندان غند هوایی و وظیفه گران فت تا قرارگاه دشمن را که در وادی مربوط به ولسوالی شاه ولی جابجا شده بود از بین برده و نقاط حاکم کوه ها و تپه ها که اسلحه دشمن از آنجا بیداد میکرد ، مورد ضربات هوایی قرار دهد.

قو ماندان غند زیر دستان خود را خوب میشناخت او سرور ر جگتورن پیلوت را که هیچگاه میمردی اش به هدر نرفته و همواره با اصابت های دقیق همراه بود و همچنان تورن شیر محمد پیلوت را که زادگاهش ولسوالی دهر او و ولایت ارزگان بود برای انجام این وظیفه تعیین کرد.

سرور و شیر محمد که تازه از پاکسازی مناطق دهله از و جود عناصر ضد انقلاب بر گشته بودند، نزد قو ماندان غند رفته و وظیفه جدید گرانفتند :

«دشمن در نقاط ... ولسوالی شاه ولی جابجا شده ، و وظیفه دارید نقاط مذکور را با مهارت و دقت از بین ببرید . از مانور های ضد دافع هوا استفاده کرده قوت های پیاده را که از استقامت شمال به منطقه نزدیک میشود حمایت کنید !»

شیر محمد که سنگ سنگ این منطقه را بله بود روی نقشه خود مطابق به امر قو ماندان علامه های گذاشت ، سوا لاتی را که نزدش بدون حل مانده بود از قو ماندان پرسید و پس از رسم تعظیم یکجا با سرور اتا قو ماندان را ترک گفتند :

در طول راه خصوصیات اجرای این وظیفه را با سرور در میان گذاشت و همینکه نزدیک طیاره های خود رسیدند ، به آنها راپسور

دادند :

— هردو طیاره از نگاه تخنیککی آماده پرواز اند . از نگاه مهمات و روغنیا ت اكمال اند .

طیاره های شیر محمد و سرو ردر سه حمله تمام نقاطی که روی نقشه های شان تثبیت شده بود ضربه زدند و گرد و خاک مواضع دشمن را به هوا بلند نمودند قطعات پیاده که با سرعت به منطقه نزدیک میشد بدو ن هیچگونه مقاومتی مواضع دشمن را اشغال کرده بودند .

حین خارج شدن طیاره سرور از حمله ، شیر محمد پیلوت متوجه شد که از طیاره سرور دو د غلیظ سفید رنگی خارج میشود . این علامه بدان مفهوم است که تانکی تیل طیاره آتش گرفته و احتمال انفجار طیاره میرود . میان هوا بازای معمول است که هرگاه طیاره ای به کدام سانحه ای مبتلا میشود پیلوت آن مکلف است قومانده پیلوت همجوار خویش را بپذیرد و از آن اطاعت کند از اینرو شیر محمد پیلوت با سرو ر تماس گرفته قومانده داد :
«کنترول !»

سرور تمام آلات کابین طیاره (۱) را کنترول کرده اطمینان داد .

— بداخل کابین همه آلات نورمال است .

چون وظیفه اساسی ختم شده و نقاط داده شده از بین رفته بود هردو پیلوت به استقامت میدان هوایی بحرکت افتیدند . در جریان پرواز مقدار دود بیشتر میشد شیرمحمد ناراحتتر از پیش به سرور گفت :

(۱) کابین طیاره محل کوچکی است که جهت اداره پرواز طیاره ، آلات و محل نشستن پیلوت در آن جایجا شده است .

—آلات را دقیق کنترول کن!

—آلات کنترول، شده. همه نورمال است.

شیر محمد به تعجب افتید چونکه اکنون دو دانه بلکه شعله های آتش را مشاهده میکرد که از کنار طیاره سرور زبانه میکشید.

—رفیق سرور، ارتفاع را زیاد کن و برای کته پو لت (۲) آماده گی بگیر!

سرور تا هنوز هم چیزی نمی دانست و لی رسم هوا بازی را باید بجا می آورد از جانبی هم متوجه آلات میشد که غیر نورمال شده اند. اطاعت کرده دسته کی هارابسو ی خود کشید و دستگیر کته پو لت را برای فشار دادن آماده کرد.

ولی، ناگهان باگرفتگی ارتفاع آتش خاموش شد. شیر محمد پیلوت اکنون در بیست متری طیاره سرور قرار داشت و همه چیز را به وضاحت میتوانست کنترول کند. طیاره ها به نزدیک میدان رسید. بود همینکه دو باره ارتفاع باختند تاروی شیرید پرواز ونشست بنشینند دو باره دو آتش هوایدا گشت سرور به شیر

محمد را پور داد:

—فشار ها صفر است.

—از حالت مجبوری!

وقتی جهت نشست فشار ها صفر را نشان دهد شاسی ها، پایین نمیشود و باید به سیستم مجبور ی شاسی ها پایین شود. ولی به مجرد پایین کردن شاسی آتش دو باره خاموش شد.

اما از جمله شاسی را ست و پیشروی پایین شده بود و شاسی

(۲) کته پو لت یا کاتا پو لت—گذار کردن عملة طیاره هنگام سانحه هوایی از داخل کابین بنام کتاپولت یاد میشود.

چپ را شیر محمد دیده نمیتوانست قومانده داد :

شاسی چپ را پایین کن !

سرور که هر قومانده را خیلی دقیق انجام میداد شاسی چپ را به حالت مجبوری پایین کرد . ولسی اکنون طیاره با شعله و حشتناکی میسوخت و زبانه آتش چهارچندبیشتر از سابق بود .

گرچه ارتفاع برای کته پولات مساعد بود . از همین لحاظ شیرمحمد که خیلی ناراحت شده بود قومانده داد :

رفیق سرور ، سرعت را به ارتفاع تبدیل و کته پولات کن !

سرور سرعت طیاره را به ارتفاع تبدیل کرد . جالب این بود که آتش دوباره خاموش شد . هر دو طیاره بالای کما رسیده بودند . انجن ها خاموش بود . طیارا ت قادراند در اینگونه حالت بدون انجن هم بنشینند .

سرور که شنید آتش خاموش شده از کته پولات منصرف شد . ولی دود غلیظ داخل کابین طیاره را مملو ساخته بود نقش سرور قید میشد و حالت ضعف بوی دست داده بود او هیچ چاره ای نداشت . خلاف تمام قواعد پرواز کابین طیاره را باز کرد تا نفس بگیرد . این صحنه در تاریخ هوا بازی به ندرت اتفاق می افتد که پیلوت با کابین باز در هوا پرواز کند . همچو صحنه عجیب را شیر محمد با چشمان خود مینگریست و مات و مبهوت مانده بود . ولی این ابهت تحیر دیری دوام نکرد . این رسالت او باید تمام محاسبات پروازی طیاره سرور را انجام میداد . این رسالت او بود و باید به جوره پروازیش یاری میرساند . چون شاسی ها پایین شده بود . قومانده داد :

انجن ها خاموش شود !

سرور سخنان شیر محمد را میشنید ولی چشمانش از شدت

جریان باد چیز ی را نمیدید. پیلوت مجرب کورمال کورمال سو چ های
انجن را خاموش ساخت. دود که از کابین خارج شده بود به مشکل
کابین را دوباره بست.

اکنون ممکن بود شیر محمد روی زمین بنشیند ولی او حق
نداشت قبل از طیاره یی که دچار سانحه شده فرود آید.
محاسبه نشست آن طیاره را باید اجرا میکرد و او را رهنمایی مینمود.
لحظا تیکه تعیین کنند و مرگ و زنده گی است خیلی هیجانی می
باشد. لمام حواس شیر محمد متوجه سرور شده بود. خود را فراموش
کرده و تازه متوجه شد که سرور نزدیک است قبل از رسیدن به خط
رنوی به زمین بخورد. سرور خودش چیزی را نمیدید چشمانش را دود
گرفته و حواسش پرت بود.

دسته کی رابه طرف خود کش کن!

سرور آهسته دسته کی ها رابه سوی خود کشید، طیاره ارتفاع
گرفت و به زمین نخورد تا بر های طیاره سرور در آغاز خط رنوی به
زمین خورد و شیر محمد نفس به راحت کشید و متوجه وضع و حال
خود شد. طیاره او هم فقط چند متری به زمین فاصله داشت و باید
به زمین میخورد و گردهای زمین را با پارچه های طیاره و اعضای
بدن شیر محمد به هوا بالا میکرد. ولی چنان نشد.

شیر محمد درعین زمان که دسته کی های ارتفاع رابه طرف
خود کش میکرد به سرور قومانده داد:

طیاره را برگ کن! و فو را طیاره را ترك بگو!

شیر محمد اکنون به آخر (پلسه) خط رنوی (۳) رسیده بود.
چون اوسرعت رابه ارتفاع تبدیل کرده بود طیاره را به طرف راست

(۳) پلسه، رنوی یا خط نشست و برخاست طیاره - سرک
مخصوص برای نشستن طیاره در میدانهای هوایی میباشد.

کریس (۴) داد ه تا ببیند که سرور در چی حال است . آیا به کمک باز هم ضرورت دارد ؟
چون سرعت طیار ه شیر محمد کم بود طیار ه او به سوی پایین سقوط کرد .

شیر محمد همیشه از استادان خود چون سید محبوب و جوره بیک که در پوهنتون هواپی و مدافعه هوایی مضمون ایرودنیا میک (۵) را بوی تدریس میکردند به خوشی یادآور می میکرد . درین لحظات بحرانی باز هم بیاد آن اوراق ، کتابچه درسی ، آن تجارب عملی استادان ، آن نتیجه گیری های که در همچو حوادث از پیلوتهای دیگر اندوخته بود از مد نظرش گذشت و گویی دریک چشم بهم زدن همه را به نیروی مادی امیدوار کرده باشد کاری کرد که طیاره اش تحت اداره در آمد سرعت گرفت و از شتوپر بر آمد .

کسانیکه در میدان هواپی متوجه این صحنه بودند . به شیر محمد پیلو ت قصه کردند که گازات طیار ه او گرد و خاک زمین را بلند کرده یعنی فقط چند متری مانده بود که طیار ه به زمینی برخورد .

طیار ه وضع نور مال به خود گرفت . شیر محمد دوری زده به حالت عادی به زمین نشست . ا ز طیاره خارج شد . دوستان ، رفقا و هم مسلکانش به سوی او دویدند و رویش را می بوسیدند و همه می گفتند :

(۴) کریس - عبارت از تغییر حرکت طیاره به محور عرضانی آن میباشد .

(۵) ایرودنیا میک - علميست که از حرکات گازها و اجسام جامد در گاز - همچنان در مورد قوه و فو منت که در اثنا ی حرکت گاز های تولید میشود بحث می کند .

خوب شد بخیر گذشت !
چپی بخیر گذشت ؟ سرور رادل تسلی بدهید که طیاره اش به
سانحه هوایی دچار شده بود .

حادثه چنین پایا ن یافت . تمام سیستم های داخل طیاره سرور
سوخته بود . طیاره به هیچ صورت اداره نمیشد همانگو نه که روی
پلنه نشست از اخیر میدان خارج شده منفجر گردید .

شهر محمد که خیلی خراب بود در چپی حالتی توانست رفیق
هم پروازش را یاری رساند حرکت سریع موتر های اطفائیه و امبولانس
به طرف اخیر میدان خرسندی را از چهره اش زدود .
خرد ضابطی به وی گزارش داد :

طیاره رفیق سرور در اخیر میدان منفجر و خودش به شهادت
رسید .

شیر محمد به سوی آسمان نگرینست سرش دور میخورد ،
چشمانش سیاهی میرفت کلاه پرواز خود را از سر کشید و بدون
آنکه سخن بزند روی پایلانی موتر زیس نشست .

* * *

این صدای ماشیندارهای جز و تمامهای ماست که به حساب دشمن می‌رسد

«بیش از صد نفر دشمن در باغ کشمش خانه» جمع شده اند. همه مسلح اند قصد دارند حوالی شام در نقاط مختلف شهر حمله کنند. راکت های زمین به زمین، زمین به هوا و سایر اسلحه دافع هوا توپ های بی پسلگد، ماین ها، بم های دستی، ماشیندار ها و تفنگچه های ماشیندار در اختیار دارند.»

نوکرپوال اوپراتیف ایستگاه گزارش را نزد قوماندان گارنیزون برد. قوماندان گارنیزون صحت و سقم گزارش های دیگری که از مراجع مختلف بدست آورده بود مقایسه کرد پس از آن گوشی تلفون را برداشت:

—قو ماندانان را به اصول شبکه با من رخ کن!

رادیست به کمترین فرصت این کار را انجام داد. قو ماندانان اوامر محاربوی را از قوماندان گارنیزون اخذ نموده و نکات عمده تشریک مساعی را یادداشت کردند.

قوماندان قطعه هوایی چهاربال طیاره را موظف کرد تا به منطقه ولسوالی ارغندا ب که مردم زحمتکش آن، روز جشن برای دران پشتون و بلوچ را تجلیل میکردند و در پشت پرده ضد انقلاب طرح خائنه و خونباری را میریختند تا این جشن را برهم زنند و از کنند و وظیفه محول شده از جانب قو ماندان گارنیزون را به موقع ایفا نمایند.

شیر محمد پیلوت لیدر این طیارات بود.

دشمنان سرگرم پلانگذاری شوم و مخوف خود بودند که غرض طوفانزای طیارات و بدنبال آن انفجار بز رگ و پی هم اسلحه هوایی در وسط میز مجلس شان را برهم زد و دگر آرمان های شوم شانرا به خاک همسان ساخت.

در کنارهای باغ ماشیندافع هوایی دشمن بکار افتیده بودند و آماده گئی داشتند که اگر مواجه با حملات هوایی شوند به جی عملی دست زنند ولی حمله هوایی آنقدر غافلگیرانه صورت گرفت که جایی برای عمل موثر سلاح دافع هوا باقی نمانده بود.

پیلوت ها که مواضع اسلحه دافع هوایی دشمن را تثبیت کرده بودند در دور دوم آن نقاط را بین همدگر تقسیم کرده با استفاده از مانورهای ضد دافع هوا زیر ضربات قرار دادند.

وقتی دشمن چاره را با لای خود حصر شده یافت به تولید آتش

مانع» (۶) دافع هوا پردا خست .

و این آخرین چاره را دشمن بکار بست .

طیارا ت که یکی پی دیگر بالای اهداف خود حمله میکردند دقیق وبدون انحراف ضرر به های پیهم وارد کرده و دشمن را در کنج های باغ به دیار عدم می سپردند. ولی جنگ ، جنگ است . طیاره لیدر که پیلوت آن شیر محمد بود به آتش مانع دافع هوا که برای لحظه کوتاهی توسط دشمن تشکیل شده بود تصادف کرد و آتش دید که چراغ های علایم خط-گر-فت . شیر محمد بداخل کابین روشن شد . اندک باید طیاره را رها کرده و کته پولت کند . دست را ستش بی اختیار به طرف دستگیر کته پولت رفت . قومانده یی را شنید که بوی امر کته پولت داده میشد، او دیگر هیچ چیزی را به خاطر نداشت . دستگیر کته پولت را بسوی خود کشید . کابین طیاره باز گردید خودش با چوکی طیاره از کابین به بالا پرتاب شد . شیر محمد دید که طیاره شعله ورش این رفیق چند ساله اش از اودور میشد . پراشوت وی هنوز باز نشده بود که انفجار طیاره خود را در هوا دید .

شیر محمد اکنون باید به خود میرسید . چوکی از وی جدا شد پاراشوتش باز شده بود و بطرف زمین فرود می آمد . وقتی به طرف

(۶) آتش مانع- این نوع آتش که خیلی هم گران تمام میشود (و برای ضد انقلاب هیچ ارزشی ندارد چون که کیسه های خلیفه بزرگ شان ایالات متحده امریکا و ادار ریگن را در اختیار دارند) به اصولی اجرا میگردد که اساسات احضار شده قبلی از نگاه ارتفاع، منحنی وزمان انفلاق مرمی توسط دستگاه ها، بطریقه ها و یا ماشیندارهای دافع هوا دریک خط معین پروازطیارات، تشکیل میشود .

زمین نگر یست جر قه های آتش و انفلا قهای مرمی را مشا هده کرد دانست که بالای وی فیر میکنند، ولی شجاعت و مردانه گی، مورال عالی، عقیدت و استواری پیلوت به وی جرات داد که تفنگچه اش را در هوا از پوش برون کند و به دست بگیرد. او دید که آهسته آهسته به طرف مناطق باغی فرود می آید. رشمه هارا به سوی خود کشید پاراشوت را چنان اداره کرد که به سوی دشت و در وسط آن فرود آید. شیر محمد درست تصمیم گرفته بود او فکر میکرد که اگر ضد انقلاب از کوچه باغی هابسوی وی بیایند قادر خواهد بود تا چند مرمی بی که دارد، با آنها بجنگد و یا لا اقل مجال آنها را از دشمن سلب کند که وی رازنده بدست آورند. او به این اندیشه بود که مرگ به هر صورت در سراغ وی خواهد بود. اسیر شدن به دست رهن نان، اراذل و اوباشان یا مرمی آنان را به سینه و شوشقیقه خود پذیرفتن، بهتر است خود مصمم باشد که چی نوع مرگ را بپذیرد.

ازینرو تصمیم خود را گرفته بود و در دشت (لویه متاره) فرود آمد. دید که هنوز از دشمن خبری نیست. پاراشوت خود را جمع میکرد. که غرش هلیکوپترها را شنید. هلیکوپتری را که جگرن محمد نعیم و معاونش لمپی برید من حفیظ الله می راندند در کنارش نشستند درین لحظه صدای فیر مرمی ها از باغ به گوش می رسید. شیر محمد که متیقن بود در باغ دشمن هست به سوی آنها می آید رو به طرف نعیم کرده گفت:

— نعیم جان برویم! دشمن رسید مرا که نتوانستند هدف قرار بدهند ولی هلیکوپتر ترا صدمه خواهد زد.

نعیم لبخندی زده گفت:

— وارخطا نشو شیر جان!! این صداها از آتش جزو تا می های

گارنیزون است که به حساب دشمنان میرسند. بمن قوماندان
گارنیزون هدایت داد که در راه اکمالات تراهیم نجات بدهم در این
منطقه قوتهای پیاده مارسیده اند و تشویشی در کار نیست.

شیر محمد را از منطقه «لوی مناره» به مرکز گارنیزون منتقل
کردند. اولین باری بود که او کت پالت میگرد. آری! هر پیلوتی
ممکن است یکبار در در زنده گسی مجبور به کت پالت شود. ولی
حادثه چی عجیب اتفاق میافتد.

در آن زمانی که شیرمحمد پیلوت بامرگ دست به گریبان است و
هر لحظه یی محتمل است مرمی یی مغزش را بشکافد و یا انفجار،
طیاره فقط خاکسترش را به جاگذارد، در فضای خانواده اش
مادر سر سفید و مریض باخانم جوان و طفلك ناز دانه اش که او
رانیز «خوان» نامیده اند گرم صحبت و زنده گسی سعادتمند
خانواده گسی خود اند.

غذایی می پزند و به انتظار «پدر» اند تا با لبخند همیشه گسی
خود دست های مادر را ببوسد و (خوان) را در آغوش کشیده،
بار باری بالا و پایین بیاندازد، قققتک بدهد، باوی شوخی کند،
لباس های افسری اش را از تن برون کرده پیرهن و تنبان گیبی
و واسکت چکمه دوزی خود را بپوشد و دور دستر خوانی بنشیند که
خانمش با هزاران میل و رغبت آنها آماده کرده است ولی این بار
خانواده شان دیر منتظر مانده اند. از شیر خبری نبود. شاید يك ساعت
و یا بیشتر طول کشید. غذا آهسته آهسته مزه و کیفیت خود را از
دست میداد. مادر سر سفید و مریض شیر محمد ناراحت بود چند بار
دهن دروازه. حویلی رفته بود و به گوجه نگاه کرده بود و آتقدردیده بود که
نظرش کار میکرد و دوباره به خانه بر میگشت. شاید قلب مادر آگاهی
می یابد و قتی فرزندش دچار ناراحتی حتی یی باشد این قلب به

کندی میزند و یا شاید بیش از حد می‌تپد .
خانمش که فقط دوسال قبل باوی عروسی کرده و محصول این
ازدواج «خوان» هفت ماهه بوده اینسو و آنسو ی اتا ق می‌گشت
از عقب پرده های پنجره به حویلی نگاه میکرد . به مطبخ میرفت دو
باره بر می‌گشت «خوان» را که گریه سر داده بود آرام ساخته خلاف
عادت خوابانید .

دفعه‌ای صدای هلهله یی در حویلی بگوش رسید : رفقای شیر محمد
بودند که شیر را با خود آورد ه بودند . کسی رو به مادرش می
گفت :

—مادر جان ، شیر جان زنده گی دوباره یافته ، خیرات کو !

—شیرینی مارا بده !

دیگری میگفت :

—از همین امروز اودر میان ماقهرمان اس ، قهرمان !

سومی فریاد میکشید :

—مادر ، افتخار کن که همچو فرزندی داری !

مادر شیر جان مات و مبهوت مانده بود . هیچ نمیدانست قضیه
از چی قرار است .

وقتی آگاهی یافت ، رنگ باخت و دستش را بروی قفس سینه
برد ، چند سرفه یی سر داد و روی بسترش دراز کشید . شیر محمد
که از این احوال دهی رفقای خود ناراحت شده بود خود را ملامت
میکرد که چرا قبلا در مورد مریضی مادرش به آنها چیزی نگفته
است .

شیر محمد که وضع مادر خود را خوب دید تیپ ریکار در راروشن
کرد و نغمه اتن ملی را به آوا ز بلند گرفت . نزدیک مادر شده گفت :

—ماد رجا ن ببین ! من کا ملاصحتمند م ، برای اتن ملی می
انداز م .

و تمام ر فقا برای خوشی ما در شیر جان روی خانه اتن کرده
«خوان» که از قیل و قال آنها بیدار شده بود دستها را بسوی
پدر دراز کرد و یکجا با پدر ، در اتن ملی شرکت جست .

* * *



زنده گیم ام را مدیون «عارف پیلاوت» و «قدوس تخنیک» ام

لمپی بر یدمن مخابره شفر به دست آمده را باز کرد و کاغذی را
دو قات در کنار چپ دگروا ل محمد عیسی روی میز گذاشت. آهسته
سرش را به طرف قوماندان پیش کشید و برای آنکه سایر حاضرین
اورا نشنوند به نجوا گفت :
_فوری و عاجل است .

قوماندان به کسانی که در اتاق کارشان جمع شده بودند گفت :
رفقا اگر سوال دیگری وجود نداشته باشد همه مرخصید. بالای
وظایف تان !

به ترتیب رتبه و مقام هر کدام از جابلند شده رسم تعظیم کرد و از

اتاق قوماندان برون رفتند .
آمر کشف گارنیزون نفر اخیر بود . قوماندان همینکه دید اواز
دروازه خارج میشود صدا کرد :
- رفیق آمر کشف ، شما نر وید !

قوماندان عیسی کا غذا برداشته با صدای کمی بلند که
آمر کشف آنرا بشنود خواند : «مشاورین چینی و امریکایی برای
باز دید از طرز فعالیت عنا صر ضد انقلاب سرحد را عبور کردند. آنها
به مناطقی رسیده اند که را کت های ریدال و ستنگر و ستر یلا - ۲
جابجا شده است . قرارگاه شان در وسط مواضع به داخل در تثبیت
شده است » .

قوماندان از عقب میز برون آمده رو به آمر کشف گارنیزون گفت :
- این گزارش دو راپور دیگر را که از قوای سرحدی و قول اردو
بدست آمده تایید می کند .

آمر کشف کروی های پایش را به هم نزدیک ساخته دستها پش که
روی دکمه های پیرهنش بازی می کرد ، به دوجناح آویزان کرده به
رسم عسکری جواب داد :

- همینطور است رفیق قوماندان فاصله از میدان هوایی الی
مرکز قرارگاه دشمن بداخل دره شصت و دو کیلو متر می باشد .
خطر دیگری وجود دارد که باز هم ضد انقلاب مانند حوادث چندروز
پیش که طیاره ملکی را با پنجاه و دو نفر از سر نشینان نش هدف
قرار دادند ، به جنویتی دست بزنند . اگر زود تر دست بکار
نشویم مردم قندهار را تهدید میکنند .

دگروال عیسی گوشی سیاه رنگی را از روی چو کات نسواری
رنگ تلفون برداشته مفتاح مکالمه آنرا فشار داد و پس از لحظه کوتاه
هدایت داد :

چهار طیاره میگ آماده پروازشو ند و پیلو ت شیر محمد رانزد
من بفرستید .

شیر محمد پیلو ت لیدر گروپ پرواز بود . طیاره اش به سوی دره
یی اوج می گرفت که در نقاط حاکم آن مواضع راکت های دافع هوا و
ماشیندار های ضد طیاره جابجا شده بود . در وسط دره که به
استقامت نامعینی ادامه می یافت خیمه هایی از ضد انقلاب قرار
داشت . مستشاران چینی و امریکایی اکنون در میان این خیمه
های کجا باسرا ن گروپ های ضد انقلابی به طرح پلان های شوم و
ناپاکار خود نشسته بودند . غرض طیارات که در ارتفاع بیش از دو
کیلو متر بالای سر دشمن طنین افکند ، لرزشی در وجنات بیگانگان
نمایان ساخته یکی از آنها از درز خیمه به بالانگاهی انداخت برگشت
و به دیگران دلداری داد : « خیر قابل تشویش نیست طیاره ها
دوری زده از منطقه دور شدند . »

ولی در واقع چنان نبود این نیرنگی بود که طیارات برای
تثبیت نقاط و موقعیت دشمن انجام دادند . طیارات واقعا از
محل فاصله گرفتند و با تقسیم وظایف در ارتفاع پایین تر از آن
سوی دره بالای اهداف یورش آوردند . اسلحه رنگ ، رنگ
هوایی بکار رفت . از بین دره و مواضع کوه ها در قله ها گرد و خاک و
انفجار متصاعد گشت . همه غافلگیر شده بودند . شیر محمد با
وارد کردن این ضربات یک بار دیگر به خود آفرین گفت و تصدیق
کرد که « آماده گی قبل از پرواز » اگر خوب گرفته شود نتایج خوبی
هم بدست میدهد .

هنوز همه اهداف نابود نشده بود . یکی دو موضع دیگر که در
حمایه قرارگاه دشمن گماشته شده بود از لانه های خود به سوی ،
طیارات آتش گشودند . طیاره شیر محمد که نخستین طیاره بود ،

حین خارج شدن از حمله در واقع آتش دشمن را بخود متوجه ساخت. این حادثه هم تصادفی نبود همینکه دشمن به سوی طیاره شیر محمد آتش گشود شعله های آتش مواضع آنها را افشا ساخت. و طیاره که بدنبال طیاره لیدر در پرواز بود. مواضع دشمن را تثبیت کرده و دمار از روزگارشان برآوردند. در سراسر دره صدای پی و حرکتی از ضد انقلاب دیده نمیشد، ولی در آخرین دوری که اجرا شده بود، طیاره شیر محمد آتش گرفت و چراغ سرخ خطر بداخل کابین طیاره روشن شد. این چراغ عارضه ای را اخطار میکرد بدنبال آن چراغ حریق هم روشن شد. یعنی گوشه ای از طیاره را آتش گرفته، حوادث یکی بدنبال دیگر در طول یک ثانیه اتفاق می افتید آنرا باید تصمیم گرفت. دود غلیظ بداخل کابین در نواحی پیرسکوپ (۷) هویدا گشت. حوادث به مرکز گزارش داده میشد. طبیعی است که از جانب سایر پیلوت ها هم چشم دیدنشان به محل اداره گار. نیزون هوایی مخابره میشد. یکی از آنها گزارش داد که شعله آتش از طیاره لیدر زبانه میکشد.

هنوز طیاره در ساحه فعالیت دشمن قرار داشت و خارج نشد بود ولی شیر محمد قومانده ای دریافت که بوی اجازت دهنده شده.

در حوادث هوایی زیاد تا مل مجاز نیست. لحظات و ثانیه ها سرنوشت ساز است. اگر فوری عمل نشود، خود طیاره منفجر میشود و مجال کته پولت کردن هم میسر نمیگردد. از جانبی قومانده از مرکز باید عملی میگردید. صداها از مرکز تکرار میشد.

(۷) پیرسکوپ - آله ایست که به مقصد پالیدن اهداف توسط چشم بکار میرود.

—۳۱۴— کته بولت . کته بولت ، کته بولت .. »

شیر محمد آواز هارا میشنید . دکمه رافشار داد . از طیاره فاصله گرفت . بدنبال خودنگاه کرد وانفجار طیاره خودش را که بارها توسط آن در فضای میهن رقصیده بود ، وظایف محاربه ای را و مهارت پیلوتی خود را با آن تقویه کرده بود ، مشا هده نمود . پس از یک ونیم ثانیه متوجه شد که چو کی از وی جدا شد . فقط دوصد متر با قله های کوه فاصله داشت . باد شدید میوزید چو کی با پاراشوت رهنمایی کننده تحت تاثیر وزش باد به سوی معین رفت و شیر محمد در فکر زنده ماندن بود . تسمه های پاراشوت خود را طوری اینطرف و آنطرف میکشید که روی سنگهای بزرگ کوه نیفتد و تا پای دره نلود . از جانبی صدا های فیر دشمن بگوشش میرسید که پا را شش و چو کی پیلوتی را زیر آتش گرفته بودند . شیر محمد تمام نیرویش را صرف آن کرد تا در جایی فرود آید که امکان زنده ماندنش وجود داشته باشد .

قوایش به تحلیل رفته بود . تسمه هارا نمیتوانست اداره کند . باد شدید میوزید . او اولین بار بود که کوه ارغستان را اینگونه از نزدیک میدید . سلسله کوه های ارغستان بین شهر صفاوارغستان قرار دارد سنگهای بزرگ و قله های بلند آن معروف است . از تیررس دشمن خارج شده بود و دشمن هم توان بالا شدن در این منطقه کوه را نداشت .

شیر محمد در ارتفاع دو هزار متری کوه روی پا ایستاده و لی از ناتوانی و شدت باد سرش به سنگی خورد . چشمش از شدت ضربه از حلقه برون برآمد آنرا پندیده گیی در ناحیه چشمش ایجاد شد . و خون غلیظی روی ، چشمش دوید که دیگر توان دیدن نداشت .

برای پیلوت ها دوبار کته پولت کردن غیر عادی بود ولی زنده گی برای شیرمحمد چنان اتفاقی بود که باردوم هم توانست کته پولت کند . این کته پولت وی مانند باراول موفق آمیز نبود. درین بار علاوه از سرو چشم وی ، کمروپایش همه ضرر به شدید یافت. او یگانه چیزی را که درد و زو برش توانست تشخیص دهد بته های خار را که در آن منطقه بنا م « جیرگک » معروف است مشاهده کرد و همینکه کمربند پاراشوت را باز کرد از حال رفت .

هلیکوپتر ها که در منطقه گزمه هوایی اجرا میکردند . وظیفه گرفتند تا در نقطه از غستا ن پیلوت شیر محمد رانجات دهند . بین ده الی پانزده دقیقه هلیکوپتر ها در لاشه های کوه به پالیدن پرداختند ولی اثری از شیر محمد رانیافتند . شیر محمد پیلوت دوباره بهوش آمد. او می دانست که در همین نزدیکی ها دشمن قرار دارد و عنقریب سراسر ایش را خواهند گرفت . ازین رو تفنگچه اش را از پوش کشید. نیروی بر خاستن نداشت هما نطور پاهایش دراز و خودش روی سنگ بزرگی تکیه زده بود . او نمیدانست که از فرط ضربه شدید در ناحیه کمروپایش بی حس شده به خود تکانی داد ولی درد سرو بی حرکت بودن پاها و اوابکلی نا امید ساخت از قبضه تفنگچه گرفت و دو دسته به سوی خود کشید تا مرمی را داخل خوابگاه آن سازد . یک چشمش که میدید به اینطرف و آنطرف نگاه میکرد تا اگر بیگانه یی را ببیند ، هفت مرمی را به سویش آتش و مرمی آخرین را به مغز خود خالی کند تا اسیر دشمن نگردد . ولی ناگهان صدای غرش هلیکوپتر او را متوجه ساخت که در نزدیکی اش میخواهد بحال آویزان خود را نگهدارد و عمله آن برای نجات ، پایین شده و شیر محمد را با خود از محل انتقال دهند .

باد شدید مانع این کار میشد. هلیکوپتر نمیتوانست معلق بماند
خطر آن و جود داشت که با سنگهای بزرگ کوه تصادم کند. پیلوت
هلیکوپتر که محمد عارف بود و یکی از باتجربه ترین پیلوت ها و
معلم و رزیده یی بشمار میرفت با میر صالح پیلوت راست و قدوس
بورده تخنیک در میان این هلیکوپتر بودند. هر کدام از آنها در قهرمانی،
لیاقت و مهارت در مسلک بین سایر هواپازان در قندهار از شهرت
نیک برخوردار بودند. تلاش شان چندین بار بی نتیجه ماند تا آنکه
قدوس خطر را پذیرفت و خودش را از هلیکوپتر به زمین پرتاب
کرد. عینک های زانویش به زمین خورد سوزش خفیفی احساس کرد
کرد خواست ایستاد شود برای یک لحظه ناتوانی در خودش یافت
ولی حواسش را جمع کرده خود را به شیر محمد رسانید.

حال زار شیر محمد را دید ا زدستش گرفت تنه اش را روی
دوش کشید و از محل به زیر هلیکوپتر رسانید.
مشکل است تمام ریه کاری های این صحنه را یکایک بر شمرده اگر از
دو بار افتیدن قدوس و کش کردن تنه شیر محمد سخن بزنیم،
اگر از بلند کردن او روی دوش و به طرف دروازه هلیکوپتر چیزی
بگویم و اگر از تلاش میر صالح که چندین بار دستش را دراز کرد
تا از دست شیر محمد بگیرد و او را بدرون هلیکوپتر کش کند. سخن
بزنیم. اپیزود های بیست که صرف در بعضی از صحنه های فیلم های
هیجانی میتوان تماشا کرد.

ولی بهر صورت این از خود گذری، فداکاری و قهرمانی بود
تخنیک عبدالقدوس، جان انسانی را نجات داد پس از چند بار دور
خوردن هلیکوپتر و معلق ایستادن آن بالای سر قدوس و شیر محمد
بالاخره ممکن شد که هر دو نفر بداخل هلیکوپتر قرار گیرند.
از زبان شیر محمد میگویم که:

—همینکه درواز ه هیلیکو پتربسته شد و پس از ارتقا ع گیری
به پرواز نور مال خود ادا مه داد . دیدم که قدوس از حال رفت .
خیال کردم مرمی یی بو ی اصابت کرده باشد از میر صالح خوا هش
کردم تا او را یاری رساند . ولی میر صالح بیشتر متوجه من شد
چون میدید که حال من به مراتب زارتر از حال قدوس بود .



نیوگ-رافی نویسنده



جمال فخری در سال ۱۳۲۳ در
شهر کابل تولد یافت ، تحصیلات
ابتدایی خود را در لیسه عالی
حبیبیه به پایان رسانید و در
سال ۱۳۴۵ از حربی پوهنتون
سند فراغت گرفت . در سال

۱۳۵۲ تحصیلات عالی خویش را موفقانه در اتحاد شوروی به پایان
رسانید و متعاقبا در قوای هوایی و مدافعه هوایی و ظایف مختلف
را اجرا نمود و در سال ۱۳۵۷ به حیث مدیر مسوول مجله
هوایی و مدافعه هوایی و در سال ۱۳۵۹ به حیث نخستین مدیر
مسوول روزنامه حقیقت سر بازارگان مرکزی وزارت دفاع ج.د.ا،
تقرر یافت از کودکی به نوشتن علاقمند بود و بارونماها، جراید
و مجلات کشور همکاری قلمی داشت .

نوشته ها و ترجمه های وی علاوه از آنکه در مطبوعات کشور
انتشار یافته از جانب اتحادیه نویسندگان و وزارت دفاع
ج.د.ا ، و ریاست کود کستان هانیز به صورت مجلد به نشر رسیده
است .

نشر کرده اتحادیه نویسندگان ج.د.ا.

۷۳

